

چرا مردم از آمریکا متنفرند؟

نوشته

ضیاء الدین سردار - مریل وین دیویس

ترجمه

عظیم فضلی پور



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۸۳

Sardar, Ziauddin

سردار، ضیاءالدین

چرا مردم از آمریکا متنفرند؟ نوشته ضیاءالدین سردار، مریل وین دیویس؛ ترجمه
عظیم فضلی پور - تهران: اطلاعات، ۱۳۸۳ - ۳۲۸ ص.

ISBN 964-423-553-3

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Why do people hate America?, 2002.

عنوان اصلی:

۱. آمریکاستیزی. ۲. ویژگیهای ملی آمریکایی. ۳. تمدن جدید- تأثیر
آمریکا. ۴. ایالات متحده- روابط خارجی. ۲۰۰۱ م. ۵. ایالات متحده-
روابط خارجی. ۱۹۸۹ م. ۶. ایالات متحده- افکار عمومی خارجی،
الف. دیویس، مریل وین Davies, Meryll wyn ب. فضلی پور، عظیم، ۱۳۵۵ -
مترجم. ج. عنوان.

ج ۴ / س ۲ / E9۰۲

۱۳۸۳

۳۲۷/۷۳۰۰۹۰۴

۸۳-۳۱۴۲۰

کتابخانه ملی ایران



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شعاره پستی ۱۵۴۹۹۵۱۱۹۹

تلفن: ۲۹۹۹۳۳۵۵ - ۶

تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۳۳۲

فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب اسلامی، رویروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۴۶۰۷۳۴

چرا مردم از آمریکا متنفرند؟

ترجمه عظیم فضلی پور

نوشته ضیاءالدین سردار، مریل وین دیویس

صفحه پرداز، فاطمه خلواپی

حروف نگار، کافیه بیدج

ویرایش، محمد حسین خسروانی

چاپ و مصاحفی، مؤسسه اطلاعات

طراح روی جلد، رضا کتبی

مصحح، محمود عباسی

شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۸۳

قیمت: ۱۴۰۰۰ ریال

ISBN: 964-423-553-3

شابک: ۹۶۴-۴۲۳-۵۵۳-۳

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۹	مقدمه
۲۱	فصل اول : نقطه صفر
۵۱	فصل دوم : آن‌ها، اهریمن، نفرت، آمریکا
۸۵	فصل سوم : آمریکا و جهان آمریکایی
۱۴۷	فصل چهارم : همبرگرهای آمریکایی و سایر ویروس‌ها
۲۰۵	فصل پنجم : داستان آمریکا برای جهانیان و داستان جهانیان برای آمریکا
۲۵۹	فصل ششم : وظیفه آمریکای قهرمان
۲۹۵	فصل هفتم : نفرت از آمریکا و کاهش تنفر

مقدمه

هنگامی که گرد و غبار انفجارهای ۱۱ سپتامبر، برج‌های مانهاتن را پوشاند. زنی ناشناس با چهره‌ای برافروخته در کنار خرابه‌های به جا مانده از برج‌های دوقلو، حیران قدم می‌زد. این زن در حالی که از کنار يك گزارشگر تلویزیونی می‌گذشت نگفت «چرا؟». سخنی که هر کسی می‌توانست نسبت به عدم فهم این حادثه بر زبان بیاورد. بلکه با درایت این جمله را بیان کرد: «چرا آن‌ها از ما متنفر هستند؟» دیری نیامید که این جمله بر سر زبان‌ها افتاد. رئیس جمهوری جورج دبلیو بوش، سیاستمداران، مفسران و گزارشگران خبری همگی این جمله را به کار بردند. «چرا آن‌ها از ما متنفر هستند؟» تیتراژ اول روزنامه‌ها و مجلات پرفروش شد، این جمله بارها و بارها از رادیو و تلویزیون شنیده شد. در کوچه و خیابان این جمله ورد زبان همه شده بود. این جمله دیگر نه تنها در آمریکا شنیده می‌شد، بلکه از دوردست‌ها نیز به گوش می‌رسید.

با تکرار مداوم، این جمله رفته رفته معنای دیگری به خود گرفت. این سؤال بار حقوقی یافت و بیش از يك پرسش معمولی جلوه کرد. تقاضا برای دانستن کم کم

به دلیلی برای ندانستن تبدیل شد. در آوریل ۲۰۰۲، «رابرت فیسک» خبرنگار انگلیسی با تجربه در حوزه خاور میانه، مقاله‌ای درباره سیاست‌های ایالات متحده نوشت. منتقد کهنه کار و بی پروای سیاست‌های آمریکا در قبال خاور میانه عمداً یک تیتیر تحریک کننده برای مطلب خود انتخاب کرد: «۱۱ سپتامبر: بپرسید چه کسی این کار را انجام داد، اما خدای نخواستہ نپرسید چرا؟». رابرت فیسک با ارائه این مقاله که در طول دهه اخیر بی سابقه بود، از برخورد مخاطبان و خوانندگان این مقاله شوکه شد. این مخاطبان در قبال سیاست‌های غیر عادی آمریکای جدید مقاومت کردند و آن را نپذیرفتند و از طریق اعتراض رسمی و مردمی در مقابل آن ایستادند. در این میان شاهدان خشمگین آمریکایی نیز مشاهده می‌شد، کسانی که فکر می‌کردند به آن‌ها دروغ گفته شده و آن‌ها را فریب داده‌اند. تاپیش از این، فیسک هیچگاه مورد سؤال مخاطبان آمریکایی قرار نگرفته بود، «چگونه می‌توان مطبوعات خود را مجبور کرد تا وقایع خاور میانه را منصفانه گزارش کنند؟»، یا حتی بیش از آن، وقایع را جنجالی توصیف کنند. «چگونه می‌توانیم، حکومت خودمان را مجبور کنیم تا دیدگاه‌های ما را منعکس کند؟» این‌ها خواست‌های مخاطبان آمریکایی مقاله رابرت فیسک بود. در این میان یک افسر بازنشسته نیروی دریایی آمریکا که تجربیات جنگ ۱۹۷۳ اعراب-اسرائیل را با خود داشت، بعد از پخش تصاویر تجاوز اسرائیل به مناطق فلسطینی نشین در سال ۲۰۰۲ گفت: «من وقتی که می‌بینم چگونه اسرائیل با هواپیماها و تانک‌های آمریکایی به فلسطینیان حمله می‌کند، می‌توانم بفهمم که چرا مردم جهان از آمریکایی‌ها متنفرند؟» ما بر این سؤال متمرکز شده‌ایم: «چرا مردم از آمریکا نفرت دارند؟». فقط به عنوان یک سؤال نه بیان یک وضعیت. ما واکنش‌های به این مسأله را بررسی می‌کنیم و آن‌ها را به عنوان یک پیشنهاد صادقانه و پر شور و حرارت می‌پذیریم که در حد خود یک گپ ارتباطاتی را هر چند با اطلاعاتی ناقص شکل می‌دهد.

این کتاب نه درباره حادثه ۱۱ سپتامبر و نه در ارتباط با واکنش‌های مخالف

نسبت به این حادثه است. حادثه تعجب برانگیز ۱۱ سپتامبر موجب به وجود آمدن این کتاب شد، اما این کتاب تلاش می کند تا زوایای مختلف این حادثه هولناک را کشف کند. این کتاب درباره حادثه ۱۱ سپتامبر نیست، چرا که بسیاری از سؤالاتی که این حادثه وحشت انگیز به وجود آورد، به پیش از آن ماجر باز می گردد. سؤالاتی که هر آن ممکن است، چنین حادثه هولناکی را تکرار کند. اگرچه، بررسی این سؤالات در حال حاضر بسیار پر اهمیت و ضروری است، اما این بخشی از کل ماجراست، چرا که حادثه ۱۱ سپتامبر صرفاً به یک سری مباحث جدی و گفتمان جدید دست نیازید، بلکه در شرایط فعلی و در وهله اول باید مشکل روابط میان ایالات متحده و سایر کشورهای جهان مورد بررسی دقیق قرار گیرد. مادر درجه اول به پیش زمینه ها و علل اصلی خود حادثه توجه می کنیم. نه از این بابت که از زیر بحث و پاسخگویی به سؤالات شانه خالی کنیم، بلکه امیدواریم که پیش زمینه های حادثه که بخش مهمی از آن را تشکیل می دهد، بتواند پنجره کوچکی از این حادثه هولناک را به روی ما بگشاید.

این کتاب همچنین بخشی از عملکرد مثبت ایالات متحده آمریکا نیست: کسانی که به دنبال یک پاسخ مستقیم نسبت به یکی از سیاست های آمریکا درباره علل نفرت از آن می گردند، باید همین الان خواندن کتاب را متوقف کنند. این کتابی است که درباره نتایج دخالت ها در جهانی که نابرابری های قدرت، ثروت، آزادی و فرصت در هر زمینه ای آشکار شده است، بحث می کند. در چنین فضای پیچیده و درهم تنیده ای، همه تفکرات خوب و بد، رفتارهای داخلی یک ملت و نتایج روابط با سایر ملت های جهان را منعکس می کند. یکی از مسائلی که ما در این کتاب درباره آن بحث کرده ایم این است که بسیاری از بدترین نتایج قدرت آمریکا ناشی از بهترین اقدامات این کشور است. به عنوان مثال «تنفر شدید از آمریکا» در دیگر نقاط جهان برای آمریکا غیر قابل پذیرش تلقی می شود و این امر، تغییرات مؤثر در سیاست های آمریکا را مشکل می سازد. ما بر تأثیرات سیاست های آمریکا چه در

گذشته و چه در حال حاضر در سراسر جهان متمرکز شده ایم و به منظور مشخص کردن این رفتارها، مثال‌های متعددی مخصوصاً از کشورهای پیشرفته جهان بیان کرده ایم. این تأثیرات نگران کننده نه تنها در میان مردم کشورهای جهان سوم به چشم می‌خورد، بلکه در بسیاری از کشورهای اروپایی و خود آمریکا نیز مشاهده می‌شود. به طور مثال اعتراضات ضد جهانی سازی و تظاهرات و حرکت‌های مردمی بسیاری که خواهان صلح و عدالت در سراسر جهان هستند، از جمله آن‌هاست. چه بسا، استدلال ما این است که اتخاذ يك سیاست کاملاً محتاطانه در سیاست خارجی آمریکا در مقابل این جریانات کافی خواهد بود، اگر احساس ضد آمریکایی در سراسر جهان از مسیر عادی خود خارج نشود و بتوان آن را کنترل کرد. با روشن شدن دلایل اصلی نفرت مردم از آمریکا، امیدواریم که بتوانیم سیاست‌های جدیدی را پیشنهاد کنیم.

اگر چه سؤال «چرا مردم از آمریکا متنفرند؟» جدید نیست، اما پس از حادثه ۱۱ سپتامبر نیاز به پاسخ‌های جدیدی دارد. به خصوص اینکه این نگاه شکاف عمیقی میان سیاست‌های چپ و راست در جهان به وجود آورد و بالاخره تحت تأثیر دو جریان لیبرالسیون و جهانی سازی در سال ۱۹۹۰ منجر به فروپاشی این نظام شد و پیشداوری‌های سنتی و قدیمی درباره مسلمانان و اسلام که عموماً در جامعه غرب و مخصوصاً در ایالات متحده وجود داشت را برهم زد.

در مباحث مربوط به حادثه ۱۱ سپتامبر در رسانه‌های آمریکا، نخستین سنگ بنای ساختمان این پرسش به درستی گذاشته شد. خانم «بورلی بکهام» خبرنگار «بوستون کلوب» در این باره نوشت: «يك چیز کاملاً روشن است: آن‌ها از ما متنفرند، مردمی که ما آن‌ها را نمی‌شناسیم، نمی‌دانیم دارای چه فرهنگی هستند و بالاخره اینکه هیچ گاه به آن‌ها توجه نکرده ایم.» علاوه بر این، وی معتقد است که این

نفرت با سایر تنفرها متفاوت است. «ما در جامعه خود مردمی داریم که از برخی سیاست‌های ما متنفرند، از برخی جریان‌ها نیز متنفرند. گروه‌هایی که از سیاهان، همجنس‌بازان، کاتولیک‌ها و یا یهودیان نفرت دارند»، اما این نوع نفرت، همه مردم آمریکا را شامل می‌شود، نفرتی که بسیار بزرگ‌تر و مرگبارتر است. نفرتی که برآمده از کینه‌ای دیرینه است و اگرها شود، هیچ بهایی برای آن متصور نیست. در فصل اول خواهیم دید، بکهام بازتابی از مسائل مطرح شده در دو سوی اقیانوس آرام را در این باره ارائه می‌دهد.

بنابر این سؤال «چرا مردم از آمریکا متنفرند؟» يك سؤال انحرافی است. در حقیقت آمریکا به معنای واقعی کلمه و با تمام موجودیت خود و به طور یکسان مورد نفرت واقع شده است. نسیم نفرت از آمریکا در يك جهت می‌وزد: «مردم» و یا در حقیقت «همه آمریکایی‌ها» اما آمریکا به خودی خود موجودی خیرخواه است! در فصل دوم ما در مورد ماهیت خود سؤال بحث کرده‌ایم که در حقیقت نوعی پلورالیسم به وجود می‌آورد. با تحلیل این سؤال در يك گستره تاریخی، امیدواریم به يك پاسخ معنادار کامل دست یابیم.

همانطور که «رابرت فیسک» مطرح می‌کند، دیدگاه‌های بسیار متنوعی در داخل آمریکا وجود دارد که بیش از تصویر رسمی جمع شدن مردم به نشانه احترام در مقابل پرچم آمریکا؛ می‌توان به آن‌ها اشاره کرد. ما شدیداً بر این باور هستیم که آمریکا يك موجود يك دست نیست؛ واقعیتی که تلاش می‌کنیم در این کتاب به آن بپردازیم. حتی ما گاهی از تصویر ساخته شده از خود آمریکا که در شعار ملی این کشور یعنی «یکی به نشانه همه» نهفته است، نیز سؤال می‌کنیم. ما از کلمه «آمریکا» مانند هر شخص دیگری کورکورانه و پی در پی استفاده می‌کنیم. مانند «دکترین مونرو» در قرن ۱۹؛ استفاده ناآگاهانه از واژه آمریکا در حالی صورت می‌گیرد که ما این واژه را به همه نسبت می‌دهیم ولی آن فقط بخشی از این کره خاکی است.

هر کسی که معنی واژه «آمریکا» را فهمیده است آن را به معنای «ایالات

متحدہ آمریکا» تعبیر می کند، و به کشوری که دارای منابع غنی ثروت و یک اقتصاد قوی و نیز دارای یک ملیت واحد است، شهادت می دهد. این طبیعت منحصر به فرد بودن است و اینکه این کشور چگونه در سراسر جهان تأثیر گذار است، موضوعی است که این کتاب به آن می پردازد.

استفاده کور کورانه از واژه «آمریکا» سیمای بسیاری از اقدامات و تأثیرات مختلف رفتارهای آمریکا در جهان را می پوشاند و این همان چیزی است که ما از آن به عنوان «بیماری همبرگر» نام می بریم. منظور ما این است که وقتی بسیاری از کشورهای دنیا رفتارهای آمریکارا از روش های مختلف آزمایش کرده اند - رفتارهای سیاسی و سیاست خارجی، اقدامات نظامی، فعالیت های جاسوسی، محصولات فرهنگی، رسانه ها، مصرف و شیوه های زندگی، محصولات، همکاری های تجاری، آژانس های کمک رسانی و سازمان های غیردولتی، مؤسسات آموزشی و... مشاهده می شود که میان این موارد که نام برده شد، یک انسجام و وحدت یکپارچه وجود دارد. همبرگر به عنوان یک بسته ارائه می شود، در حقیقت همبرگر چیزی جز گوشت نیست که تهیه، فروخته و به روش خاصی نیز خورده می شود. یک سیستم کامل همانند خوردن کامل یک همبرگر است. نمی توان بخشی را انتخاب کرد و بخشی دیگر را کنار گذاشت. شما ممکن است خیارشور، گوجه فرنگی و یا کاهورا از همبرگر خود جدا کرده و دور بریزید، اما یادتان نرود که شما یک همبرگر کامل خریده اید. شما بابت همه اجزای آن پول داده اید. همه اجزای ساندویچ همبرگر به شما یک جافروخته شده است، چه بخواهید و چه نخواهید. آمریکا - در تمامی رفتارها و تأثیرات خود بر مردم سراسر جهان - یک ماهیت یکپارچه را ترسیم کرده است. وقتی آمریکایی ها سفر می کنند همه رفتارهای خود را به آنجا منتقل می کنند و در حقیقت نماینده ای از کل رفتارهای جامعه آمریکا هستند. اگر مردم آمریکا نتوانند چهره های مختلف رفتار آمریکارا از هم تشخیص بدهند، در نتیجه باید گفت که آن ها کل رفتار آمریکارا

يك جا پذيرفته اند. در فصل های سه و چهار، ما درباره این موضوع به تفصیل سخن گفته ایم. با ذکر مواردی از سیاست خارجی و اقتصاد آمریکا، رفتارهای این کشور در قبال سازمان ملل، کنترل این کشور بر سازمان های جهانی همچون صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی و روابط گسترده این کشور با کشورهای پیشرفته جهان در پنج دهه اخیر ما دلایل منطقی، اعتراضات مردمی در سراسر جهان در قبال سیاست های آمریکا را مورد بررسی قرار داده ایم. علاوه بر این در مورد نتایج روند روبه رشد جهانی شدن فرهنگ آمریکایی در کشورهای پیشرفته جهان نیز بحث کرده ایم.

بیشتر آمریکایی ها از تأثیرات فرهنگ آمریکایی و رفتار دولتمردان خود در بسیاری از کشورهای جهانی بی خبرند. اما از این مهمتر اینکه، اکثریت مردم آمریکا بر این باورند که آمریکا هر آنچه را انجام می دهد، صحیح است. يك نظر سنجی جهانی در زمینه مسائل سیاسی، رسانه ای، تجاری، فرهنگی و حکومتی که توسط مؤسسه بین المللی «هرالد تریبیون» پاریس صورت گرفت، نشان داد که ۵۸ درصد مردم آمریکا معتقدند که سیاست های واشنگتن عامل اصلی در ایجاد و افزایش خشم و نفرت علیه مردم آمریکاست. در عین حال فقط ۱۸ درصد مردم آمریکا، سیاست های دولتمردان خود را نکوهش کرده اند. علاوه بر این، ۹۰ درصد مردم آمریکا ثروت و قدرت این کشور باعث افزایش موج نفرت از این کشور در سراسر جهان شده است؛ اکثریت مردم آمریکا بر این باورند، آمریکا عامل ایجاد شکاف میان جهان ثروتمند و جهان فقیر است. این نظر سنجی نشان داد که حادثه ۱۱ سپتامبر به عنوان نخستین نشانه های يك بیماری است که خشم و نفرت از آمریکا در میان طبقه دارا و نادر جهان را نشان می دهد. چرا برداشت مردم آمریکا بسیار متفاوت از برداشت سایر مردم جهان است؟ چرا بی گناهی و ذیحق آمریکای مفروضات اصلی در تفکرات مردم آمریکاست؟ در فصل های پنج و شش، ما به دنبال دستیابی به تصویر و شناخت دقیقی از خود آمریکا از میان داستان های

تاریخی و اسطوره‌های این کشور هستیم؛ شعار «آمریکای قهرمان» نیز ما را در این راه کمک می‌کند. همچنان که «جان وین» همیشه مقلدانه تکرار می‌کرد: «آنچه را که یک مرد انجام می‌دهد، انجام می‌دهیم.» استدلال ما این است که شناخت عنصر اصلی ارتباط است، همچنان که تصویر ما از خودمان برگرفته و بخشی از شناخت ما در مورد دیگران است. این طبیعت ارتباطی آمریکاست که مخصوصاً با ما ارتباط دارد. تفکر آمریکایی، تصویر خود ساخته و معنای هویت و یگانگی در این کشور همیشه بیش از تفکر تاریخی، با تفکر آینده‌نگری که راههای خاصی را برای اعمال این فکر در حال حاضر می‌طلبد، ارتباط داشته است. مخصوصاً اینکه کمال گرایی آمریکایی تصویری اشتباه از انسان آینده ارائه می‌دهد که خطرناک و بعضاً وحشتناک است و در عین حال تفاوت فاحشی میان اهداف و مبانی این تفکر به وجود می‌آورد. برای درک بهتر تفکر آینده‌نگری آمریکا، یا در حقیقت آینده هر فرد باید گفت که بی‌توجهی خودخواهانه فرد به آزادی‌های دیگران از ویژگی‌های بارز این تفکر خواهد بود. هیچ کشوری به اندازه آمریکا فضای باز [سیاسی، اقتصادی، فرهنگی...م] ندارد و این کشور از طریق ارتباطات گسترده به تمام معنا و منابع اصلی آموزش و یادگیری و نیز مداومت و تکرار، این تفکر را اشاعه می‌دهد. در حال حاضر رسانه‌ها - زیربنای بزرگ این تفکر آمریکایی - بسیاری را شیفته و جذب خود کرده است. بسیاری از مردم جهان از طریق رسانه‌ها و به خصوص هالیوود - که فیلم‌ها بسیار آگاهانه و بانگ‌رشی وسیع طراحی و تولید می‌شود - زندگی آمریکایی را تجربه کرده‌اند. در حال حاضر فیلم در تلویزیون اصلی‌ترین ابزار در میان رسانه‌ها هستند که ما از طریق آن‌ها متفکرانه و یا غالباً بدون فکر جهان را درک می‌کنیم. در حقیقت رسانه‌های امروز قدرت تفکر و تحلیل را در بسیاری از مسائل بویژه مسائل سیاسی و فرهنگی از ما سلب کرده‌اند. ما بارها استدلال کرده‌ایم که رسانه‌های قدرتمند آمریکا مردم این کشور را از تجربیات و تفکرات سایر مردم جهان دور نگهداشته‌اند و از این طریق آن‌ها را به نوعی از سایر ملل جهان

جدا ساخته و منزوی کرده‌اند. جهل مردم آمریکا نسبت به سایر کشورهای جهان بزرگترین مشکل مردم این کشور در حال حاضر است.

آمریکا یا در حقیقت کشوری که ما به عنوان «ابر قدرت» و ملتی بسیار قوی می‌شناسیم، زندگی انسان‌ها در سرتاسر جهان را تحت تأثیر خود قرار داده است. در حال حاضر یکی از مباحث مهم و جدی این است که واقعاً آمریکا تا چه اندازه به تعهدات خود در قبال سایر کشورهای جهان پایبند است؟ در روزهای پس از حادثه ۱۱ سپتامبر شهروندان آمریکایی بارها و بارها خود به این امر اعتراف کردند. قدرت، بدون کنترل نهادهای دموکراتیک و بدون نظارت مسئولیت‌پذیر نیست؛ این امر در صورت تکرار به روشی برای تجاهل از قانون در اقدامات ناشایست تبدیل می‌شود.

فاجعه ۱۱ سپتامبر شوک بزرگی بر روحیه شهروندان آمریکایی بر جای گذاشت بعد از این جریان، دوره‌ها و کلاس‌های متعددی در نظام آموزشی آمریکا به وجود آمد. این یکی از همان استدلال‌های ماست که دانش و آگاهی نقطه اصلی ارتباط میان ایالات متحده و سایر کشورهای جهان است. در اینجا ما از این مشکل به نام «جهل شناخت» نام می‌بریم. جهل شناخت عبارت است از: شناخت مردم، شناخت دیدگاه‌ها، تمدن‌ها، ادیان، تاریخ بدون اینکه آن‌طور که هستند یا می‌توانند باشند، نشان داده شوند و حفظ آن حتی زمانی که این دیدگاه‌ها تغییر می‌کنند و معانی دیگری می‌یابند. به خصوص جهل شناخت کلمه مناسبی برای تصویری است که در غرب از اسلام و مسلمانان ساخته شده است. این دیدگاه ریشه در تفکرات و رفتارهای بسیار منفی دارد. این مسأله که به چگونگی ساخت این رفتارها در جامعه می‌پردازد به دانشی به نام «شرق‌شناسی» منتهی می‌شود. این مشکل مختص جامعه آمریکا نیست، بلکه مشکلی است که دامنگیر تمدن غرب شده است و تاریخچه‌ای شایان ذکر به همراه خود دارد. چرخشی که غرب برای کسب علم و دانش به سمت کشورهای دیگر جهان از خود نشان داد، ریشه اصلی این مشکل است. تاریخ و

تفکر آمریکایی تنها معیار سنجش دیدگاه‌های منطقی، نرمال یا مناسب است. این بدین معناست که آمریکا ساختاری به وجود آورده است که در آن سایر فرهنگ‌ها در دو جبهه دوست داشتنی یا نفرت انگیز قرار داده شده‌اند. عبارت دیگر آمریکا بر این باور است که در این عصر، تنها کسی است که می‌تواند بهترین درك را از اوضاع داشته باشد. اما باید گفت که این نوع تفکر ریشه در خودخواهی و خودپسندی این فرهنگ دارد و در حقیقت می‌تواند «استاندارد مضاعفی» را ایجاد کند.

در پاسخ به فاجعه ۱۱ سپتامبر نشانه‌های بیشتری از این «استاندارد مضاعف» در «جهل شناخت» نمود پیدا کرد. استدلال ما این است که برای حل مشکل شناخت، باید ریشه‌های آن شناسایی شود و نیز به توضیحات سایر مردم درباره خودشان توجه کرد. جدای از فرهنگ غربی در کشورهای پیشرفته و آشفتگی تاریخ آن‌ها در غرب، این مسأله فضای جدیدی از دیدگاه‌ها، فرهنگ‌ها و گفتمان‌های مختلفی را به وجود می‌آورد، نه اسلام و نه هیچ يك از تمدن‌های غربی یگانه و جاویدان نیست. مضافاً اینکه این تمدن‌ها نه بر احتی و نه به تنهایی و فقط با تکیه بر تاریخ گذشته‌شان، شناخته نخواهند شد. همه این تمدن‌ها در طول زمان خود را با تغییرات منطبق می‌کنند و با دانش تفکر و رفتار خود در مواجهه با مسائل جدید خود را سازگار می‌سازند. زمانی که «جهل شناخت» به عنوان مانعی جدی در راه شناخت تمدن‌های کشورهای جهان سوم عمل می‌کند و اجازه نمی‌دهد که آن‌ها خود درباره تمدن‌شان صحبت کنند، به وجود آمدن فهم متقابل هرگز میسر نخواهد شد.

آمریکا تصویری از «محور اهریمن» به وجود آورده است، يك تصویر خصمانه و کینه‌توزانه که نه تنها این نگاه نسبت به تعداد کمی از کشورها صورت گرفته، بلکه دایره شمول آن بسیاری از کشورهای جهان را در بر می‌گیرد. ترور، تروریسم و تروریست همه معنی یکسانی پیدا کرده‌اند. تفکری که جز به دنبال انتقام از بشریت نیست و ریشه هر گونه ارتباط سیاسی، اجتماعی، تاریخی و

فرهنگی را قطع می کند. این تفکر استبدادی واکنش های مخصوص به خود را به همراه دارد؛ تصویری خصمانه و کینه توزانه از آمریکا به همه دنیا نشان می دهد. این امر همه را به سوی يك فاجعه راهنمایی می کند. این امر پایه روابط غیر انسانی و ددمنشانه در جهانی که ارتباطات در آن ریشه دوانیده است را گسترش می دهد. تنها روزنه امید و امنیتی که از شناخت خود و جهان به دست آورده ایم این است که اجازه دهیم در وضعیت مساوی و مشابه دیگران نیز خودشان را به ما بشناسانند.

آمریکا قدرت آن را دارد که از انعکاس های ناشی از اقدامات خود دوری کند و بعلاوه ملت آمریکا ملتی است که نسبت به این واکنش ها در بی خبری به سر برده است. با این حال آمریکا ملتی است که دامنه انتقادات نسبت به خود را بسیار گسترش داده است، به نحوی که امروزه در جامعه آمریکانویسنندگان، هنرمندان، دانشگاهیان، صاحب نظران و حتی سیاستمداران بر احتی از اقدامات این کشور انتقاد می کنند. روشی که ما در این کتاب برگزیده ایم این است که در جای جای متن به برخی از این انتقادات اشاره کردیم. مشکلی که جهان با آن مواجه است. و همان طور که رابرت فیسک در گزارشش اشاره می کند که این شکل برای بسیاری از مردم آمریکا نیز به وجود آمده است. این است که چرا فقط ذره ای از انتقادات و دیدگاه های مختلف به مباحث سیاسی دولت، کنگره و یا رسانه ها راه پیدا می کند؟

به نظر می رسد به جای مخالفت با طرح بحث مسائل آمریکا و مشکلات آن که اغلب به چشم می خورد، باید فضایی ایجاد کرد تا این گفتمان در راه ها و شیوه های مناسب خود صورت گیرد. چه بسا بسیاری از مشکلاتی که این نوع نگاه در جامعه آمریکا به وجود آورده، نخستین دلیل برای ایجاد خشم، نفرت و کینه نسبت به آمریکا به شمار می آید.

نفرت بستر مناسبی برای ساختن جهانی امن نیست. در فصل هفتم پیرامون این نکته که چرا بعد از ۱۱ سپتامبر، شهروندان آمریکایی در پاکستان - نفرت انگیزترین مردم کره زمین - سوژه بحث ها و جدل ها شدند، صحبت

کرده ایم. و ما به دنبال کشف راههایی هستیم که همه ما - فرقی نمی کند آمریکایی یا غیر آمریکایی - بتوانیم فارغ از هرگونه نفرت و انزجاری با هم کنار کنیم و از آینده دلخواه خود لذت ببریم. ما در حالی وارد بیست و یکمین قرن شده ایم که مصیبت ها و دردهای جامعه بشری را با خود حمل می کنیم. در فضایی که سرتاسر جهان آکنده از نفرت است؛ فقط يك روزنه روشن به چشم می خورد. همه ما - تك تك يا گروهی، آمریکایی یا غیر آمریکایی - نسبت به تهدیدات و خطراتی که جهان با آن مواجه است، مسئولیت داریم. ما وظیفه داریم بیندیشیم، تلاش کنیم و با همدیگر اقدام کنیم؛ وظیفه هر ملتی است که ریشه های نفرت را در درون خود بخشکاند و فضای همزیستی مسالمت آمیز را در جهان فراهم کند. امید داریم این کتاب قدم کوچکی در راه ساختن جهانی پر از امید باشد.